

# درس سیزدهم

## گردآفرید

### پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گُذَهَم است. گردآفرید دلاور با

اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی

سپید دژ است. گُذَهَم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره

در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ

امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ نبرد در میان

سهراب و هُجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را

شراسیمه می‌سازد اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد:

چو آگاه شد دختر گُذَهَم

زنی بود بر سنان گروی سوار

کجا نام او بود «گردآفرید»

چنان نگش آمد ز کار هجیر

پوشید درج سواران جنگ

فرود آمد از دژ به کردار شیر

که سالار آن انجمن گشت کم

همیشه به جنگ اندرون نامدار

زمانه ز مادر چنین ناورد

که شد لاله رنگش به کردار تیر

مرد بود اندر آن کار، جاے درنگ

کمر بر میان، بادپایی به زیر چنبر

اسب

صفت عالی  
عفت  
رجب

منه

هم پای ساز

کوب ساز

منه

منقول

دو حرفه صانع برای استم **تکبیر** **جبهه** / **اسفاره** **فرهاد** **زدن**

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد **جبهه** چو **رعد** خروشان یکی **ویل** کرد

**عاز از حیوانان**

دلیران و کار آزموده سران

که گردان کدام اند و جنگ آوران

بخندید و لب را به دندان گزید **تفسر** / **تفسیر**

چو سحراب شیراژن، او را بید **مغلا فرساده**

چو دخت کند افکن او را بید، **مغنی**

۱۰ بیاید دمان پیش گرد آفرید **هولنگ** / **فروغ**

نهد مرغ را پیش تیرش گذر **مهارب** **مالای تیران لزی** **عبیر**

کمان را به زه کرد و بشاد بر **منه** **سرمه** **آمانه** **سیران لزی** **سین**

چپ و راست، جنگ سواران گرفت **بصا** **و مجاز**

سحراب بر تیرماران گرفت **افانز**

بر آشت و تیز اندر آمد به جنگ **عصابت** **در عت**

نگه کرد سحراب و آمدش تنگ **جناس**

که بر تن آتش همی بردمید **تکبیر**

سحراب را دید گرد آفرید **معد** **معد**

گرد **سنان** **سرنیزه** **سنان** **دانه لب** **منه** **سنان** **سنان** **سرنیزه**

۱۵ **سرنیزه** را **سوی سحراب** کرد **مفعول**

چو بدخواه او چاره گرد به جنگ **جنگ**

بر آشت سحراب و شد چون پلنگ **جنگ**

ز ره بر برش، یک به یک، بردید **معد** **معد**

بر کمر بند گرد آفرید **معد** **معد**

یکی تیغ یز از میان بر کشید **جناس** **جناس**

بر زین پیچید گرد آفرید **جناس** **جناس**

نشست از بر اسپ و برخاسته کرد **جناس** **جناس**

بزد نیسه او به دو نیم کرد **جناس** **جناس**

پیچید از روی و برگاشت زود **جناس** **جناس**

۲۰ به آورد با او بنده نبود **جناس** **جناس**

به شتم از جهان، روشنایی برد **مفعول** **مفعول**

سچبد، عنان، ازوها را سپرد **مفعول** **مفعول**

**سپرد** **سپرد** **سپرد**

**سپرد** **سپرد** **سپرد**

**سپرد** **سپرد** **سپرد**

**سپرد** **سپرد** **سپرد**

**سپرد** **سپرد** **سپرد**

۲ خبری

۲ و فاعله

چو آمد خروشان به تنگ اندرش  
رحا شد ز بند زره موی آوی

بجندید و برداشتت خود از سرش  
در فشان چو خورشید شد روی آوی

بدانت سحراب، کاو دختر است

سر و موی او از در انحر است

شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه؟

ز فترک بشود پیمان کند

پیداخت و آمد میانش به بند

بدو گفت کز من رهائی بجوی

چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

نیساید به دامم به سان تو گور

ز چنگم رهائی نیسای، مژ

بدانت کاویخت کرد آفرید

مر آن را جز از چاره درمان ندید

بدو روی نمود و گفت: ای دلیر

میان دلیران به کردار شیر

دو لشکر، نظاره برین جنگ

برین گرز و شمشیر

کنون من گشایم چنین روی و موی

سپاه تو گردد پز از گفت و گوی

لورده جلا: کرد آفرید که با دختری او

بدین سان به ابر اندر آورد گرد

کنون لشکر و دژ به فرمان توست

ناید بر این آشتی جنگ بست

عنان را بیچسپید کرد آفرید

بسیار به درگاه دژ، گرد هم

همی رفت و سحراب با او به هم

تن حسته و بسته، بر دژ کشید

در باره بگشاد گرد آفرید

پز از عنم دل و دیده خونین شدند

در دژ بستند و نگهبان شدند

ناراحتی بسیار

✓ بی صداقت  
XX بی صداقت

هو سعیدی و نرنگ

وصف در هیچ فعلی درست  
نیساید به صفت مقوی

نیز - فرب

فراز نیسارانه

آزار: رنج  
آزار: ماه رومی  
رنج (اینجا گسست)

مسنه  
مجاز و تضاد

پُر از درد بودند، بُرنا و پسر  
پُر از عشم بد از نو دل انجمن محافل

آزار گرد آفید و هیر  
مفعول گامی نیکدل شیرزن

خاندان  
خاندان به وجود نیامد

نیاید ز کار تو بر دوده ننگ  
تا به باره برآمد سپه بنگید

هم رزم بجتی هم افون و رنگ  
مستعد گرد آفید بخجاد

چو سحراب را دید بر پشت زین  
چنین گفت کای شاه ترکان چنین

هم از آمدن هم ز دشت نبرد  
رخ نامور، سوی توران کنی

تو را بخت آید که فرمان کنی  
نقاشی بس اینم بر بازوے خویش

«خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

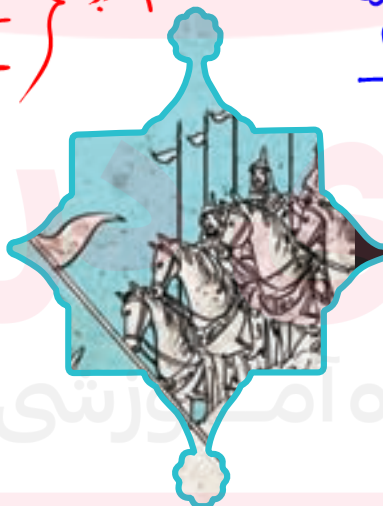
شاهنامه، فردوسی

مسنه مجاز از زور بازو

وقتی گاو از روی نادانی، زیادتی بخورد، زور گرفته هر کس

آسیب دیدن از داشته های خود  
دشمن خاروی آمد ترا  
از ماست که بر ماست

مفهوم کاربردی  
حوال ۳ مکرر در فنی  
۶۷



ما درسی  
گروه آموزشی عصر

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید. **بیرون آوردن / جدا کردن / بالا بردن و ...**
  - ۲ دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد. **بادیا - اسپ - کشتی**
  - ۳ در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید ← سفید».
  - از متن درس، نمونه‌ای از **تحوّل شکل نوشتاری** کلمات بیابید و بنویسید.
- اسپ ← اسپ**

### قلمرو ادبی

- ۱ واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، در بردارنده آرایه جناس اند؟ **حسن درین مثنوی نو**
- ۲ مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید.
- سپهبد، عنان، اژدها را سپرد (..... **افندار اسپ را رها کرد** .....) .
- رخ نامور سوی توران کنی (..... **بیلو توران بر برد** .....) .
- ۳ یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به ک، معادل آن بنویسید. **انتهای ص ۱۰۷**
- ۴ و حکم دهخدا، دو مَثَل امثال

گروه آموزشی عصر

## قلمرو فکری

۱ دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟

۲ معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید. **عدم توانایی مبد بالحب / مزار کرم**  
به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

۳ فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟ **سیرزن / نیدل**

۴ «**حماسه**» در لغت به معنای **دلآوری و شجاعانه** است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی‌های زیر:

■ داستانی،

■ قهرمانی، **مدرت بالا**، **رسم با بسیر** او را **نصف کرد** /

■ قومی و ملی، **رسم دست ها و فرزند یک ملت** ← **درفش کاویان**، **جید بوه**

■ حوادثی خارق العاده: **انگلاق در یک درگزی** ← **آمن سمع** / **عمر با ای زال** / **روین تن بود**

■ بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزان» مقایسه کنید.

۵

@farsi\_ehsan



www.my-dars.ir

# شعرخوانی دلیران و مردان ایران زمین

این خاک جان پرور تابناک ۳۰ صحن

نفس: نیلو  
نقص: سنگتن

مجموعت مردم ایران ۱

دگر باره ایران، پُر آوازه شد نهاد

چو هنگامه آزمون تازه شد

و زمین خاک جان پرور تابناک مبنا

از این خطه نفس پدram پاک

کنام ایمان پلخان دشمن صمیم

از این مرز فرخنده مدخیز

کز آن نیره شد دیده روزگار دلیران

دگر ره چنان شد هنر آشکار

هشیران جنگ آور روز کین صمیم

دلیران و مردان ایران زمین ۵



خروشان و جوشان به کردار موج  
 به مردی به میدان نخواستند روی  
 که ایشان ز آب و گل دیگرند  
 بداندیش را آتش خرمن اند  
 ز کس جز خداوندشان بیم نیست  
 در گشتی ز عزم ثبات  
 عزم: اراده  
 عظم: استخوان  
 تسمیه / استعاره  
 ماله

فراز آمدند از کران فوج فوج  
 جهان شد از ایشان پرازگفت و گوی  
 نگهبان دین، حافظ کشورند  
 خدنگی کران بر دل دشمن اند  
 به فرخندگان حرف بیم نیست  
 هم او مرثی را نگهبان بود  
 محمود شاهرخی (جذبه)  
 ماله

@farsi-ehsan

درک و دریافت

- ۱ کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.
- ۲ یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir